

## Composition, Identity and Ontological Parsimony

Lotfollah Nabavi<sup>1\*</sup>, Mohsen Shabani Samghabadi<sup>2</sup>

1. Department of Philosophy, Faculty of humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

2. Department of Philosophy. Faculty of humanities , Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

### Abstract

The relation of wholes to their parts is one of the fundamental themes of metaphysics of composition. Are wholes nothing over and above their parts? Are wholes and their parts identical? The thesis so-called “composition as identity” is a positive answer to the two last equivalent answers. However, there are two versions of the theses: the weak version and the strong version. According to the weak version, the relation of wholes to their parts is not the identity in a strict and logical sense. But that relation is similar to identity. According to the strong version, the relation of wholes to their parts is identity in a strict and logical sense. In this paper, we first formulate these theses, then we criticize the argument based on ontological parsimony. Both weak and strong versions of the thesis of composition as identity claim that they are more parsimonious than the rival thesis-the thesis that wholes and their parts are not identical. Therefore, if their explanatory power is equal, they are rationally preferred to their rival. We showed that both versions of the thesis of composition as identity suffered from abundant ontological-semantic problems.

**Key words:** Metaphysics of composition, Composition as identity, Ontological parsimony, Necessity of identity, Plural logic

---

\* nabavi\_l@modares.ac.ir

## ترکیب، این‌همانی و خست هستی‌شناختی

لطف‌الله نبوی<sup>۱\*</sup>، محسن شعبانی صمغ‌آبادی<sup>۲</sup>

۱. گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

nabavi\_l@modares.ac.ir

۲. گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

mohsenshabani1986@gmail.com

### چکیده

ربط و نسبت کل‌ها به اجزایشان یکی از درون‌مایه‌های بنیادین متافیزیک ترکیب است: آیا کل‌ها اموری زائد بر اجزای خود هستند؟ و آیا کل‌ها با اجزای خود (به‌نحو جمعی) این‌همانی دارند؟ تز موسوم به ترکیب-به‌مثابه-این‌همانی پاسخی مثبت به این دو پرسش هم‌ارز اخیر است؛ اما از این تز دو روایت وجود دارد: تز ضعیف و قوی. براساس تز ضعیف، نسبت کل‌ها با اجزای خود این‌همانی، به‌معنای دقیق و منطقی این کلمه نیست؛ بلکه نسبتی است که به این‌همانی شباهت دارد. براساس تز قوی، کل‌ها با اجزای خود، به‌معنای دقیق و منطقی کلمه، این‌همان هستند. در این نوشتار، ابتدا به تقریر و صورت‌بندی منطقی این دو روایت پرداخته می‌شود. سپس استدلال‌های مبتنی بر معیار خست هستی‌شناختی نقد می‌شود. هر دو روایت ضعیف و قوی از تز ترکیب-به‌مثابه-این‌همانی مدعی‌اند از تز رقیب خود - این ایده که کل با اجزای خود نااین‌همان است - خست هستی‌شناختی بیشتری دارند و در نتیجه، به‌شرط اینکه قدرت تبیینی تزه‌ای رقیب برابر باشد، عقلاً بر رقیب خود مرجح‌اند. در نوشتار حاضر نشان داده شده است که هر دو روایت قوی و ضعیف تز ترکیب-به‌مثابه-این‌همانی به دشواری‌های سمنتیکی و متافیزیکی معتنا بهی دچارند.

**واژگان کلیدی:** متافیزیک ترکیب، تز ترکیب-به‌مثابه-این‌همانی، خست هستی‌شناختی، ضرورت این‌همانی، منطقی جمعی.

## ۱. مقدمه

نیمه دوم قرن بیستم، شاهد افول تفکر پوزیتویستی، اصالت‌بخشی دوباره به مباحث هستی‌شناختی، رونق گرفتن منطق و متافیزیک وجهی<sup>۱</sup> و برجسته شدن پاره‌ای از مباحث متافیزیکی در فلسفه ذهن بود. بدین سان زمینه برای احیای متافیزیک در سنت فلسفه تحلیلی مساعد شد. پرسش‌های کهن اکنون در چهارچوبی نوین پدیدار شدند و ابزارهای تحلیل منطقی و زبانی در خدمت صورت‌بندی و حل یا منحل کردن مسئله‌های متافیزیکی قرار گرفتند.<sup>۱</sup>

موضوع یکی از حوزه‌های مطرح شده در متافیزیک تحلیلی سرشت ترکیب<sup>۲</sup> و اشیای مرکب<sup>۳</sup> است. پرسش محوری این حوزه این است که آیا کل‌ها اموری زائد بر اجزای خود هستند؟ به‌دیگر سخن، چه نسبتی میان ترکیب، به‌مثابه رابطه‌ای میان اجزا و کل و این‌همانی وجود دارد؟

از ایده موسوم به «ترکیب‌به‌مثابه‌این‌همانی»<sup>۴</sup> (زین‌پس به‌اختصار این ایده «تز این‌همانی» نامیده می‌شود) دو روایت ضعیف<sup>۵</sup> و قوی<sup>۶</sup> وجود دارد. براساس تز این‌همانی ضعیف، یک شیء مرکب منطفاً و به‌معنای واقعی کلمه<sup>۷</sup> با اجزای خود این‌همان نیست؛ اما با اجزای خود رابطه‌ای شبیه به این‌همانی دارد:

(۱) تز این‌همانی ضعیف: رابطه میان اجزا و کل رابطه‌ای شبیه به این‌همانی است (Cotnoir & Baxter, 2014: 9)

اینک پرسش این خواهد بود که ترکیب و این‌همانی از چه روی به هم شباهت دارند؟ دیوید

لوئیس در کتاب *اجزای کلاس‌ها*<sup>۸</sup> پنج شباهت را برشمرده است (Lewis, 1991: 85-87):

(۱) ترکیب و این‌همانی هر دو عاری از تعهد هستی‌شناختی‌اند. به عبارت دیگر، اگر یک فهرست فرضی از همه اشیای عالم تهیه کنیم و یک کل را در فهرست اشیای عالم قرار بدهیم، نیازی به گنجاندن اجزای آن کل در فهرست یادشده نیست.<sup>۹</sup> به‌همین قیاس، اگر یک شیء را در فهرست فرض اشیای عالم قرار بدهیم، نیازی نیست اشیای این‌همان با آن را مجدداً در فهرست فرضی یادشده قرار بدهیم. (۲) ترکیب و این‌همانی هر دو نامشروط<sup>۹</sup> هستند. اگر اشیای  $x, y, z, \dots$  موجود باشند، ترکیب حاصل از آنها نیز موجود خواهد بود. هیچ شرطی درباره اینکه  $x, y, z, \dots$  چه باشند و یا این اشیا در چه شرایطی می‌توانند ترکیب ایجادکنند، وجود ندارد.<sup>۱۰</sup> به‌همین قیاس، اگر  $x$  موجود باشد، چیزی وجود دارد که  $x$  با آن این‌همان است.<sup>۱۱</sup>

(۳) هم ترکیب و هم این‌همانی رابطه‌هایی متعددی‌اند.<sup>۱</sup> اگر  $x$  را ترکیب کند و  $y$  را، چون  $z$  چیزی فرا و ورای<sup>۱۱</sup>  $y$  نیست (براساس ایده ترکیب-به‌مثابه-این‌همانی که لوئیس به آن باور دارد) و  $y$  نیز ترکیب منحصر به فردی از  $x$  است، پس لازم می‌آید  $y$  و  $z$  این‌همان باشند و بنابراین  $x$  ترکیب‌کننده  $z$  است. تعدی رابطه این‌همانی نیز به‌سهولت در منطق محمولات مرتبه اول به‌اضافه این‌همانی اثبات‌شدنی است (آشکار است که اگر  $x=y$  و  $y=z$  باشد، آن‌گاه  $x=z$  است).

(۴) اگر شیء  $x$  را توصیف کنیم، گویی هرچه را که با آن این‌همان است، توصیف کرده‌ایم. به‌همین قیاس، اگر اجزای یک ترکیب را توصیف

<sup>8</sup> Parts of classes

<sup>9</sup> unrestricted

<sup>10</sup> transitive

<sup>11</sup> over and above

<sup>1</sup> modal metaphysics

<sup>2</sup> composition

<sup>3</sup> composite objects

<sup>4</sup> composition as identity

<sup>5</sup> weak

<sup>6</sup> strong

<sup>7</sup> literally

منطقی هر دو روایت قوی و ضعیف تر این‌همانی و نیز تر رقیب - که نااین‌همانی یا تغایر یک کل و اجزای خود است - همت گماشته می‌شود. صورت‌بندی روایت قوی از تر این‌همانی نیازمند ابزار منطقی ویژه‌ای است. ایده این‌همان‌بودن یک کل با اجزای خود به یک تلقی جمعی از این‌همانی نیاز دارد. منطق کلاسیک دربردارنده چنین معنایی از این‌همانی نیست؛ اما نظام منطق جمعی چنین ابزاری را در اختیار ما قرار می‌دهد.

در گام بعد، به این بحث پرداخته می‌شود که حامیان تر این‌همانی ضعیف و قوی هر یک چگونه می‌کوشند ترجیح نظریه خود را بر نظریه رقیب، از حیث خست هستی‌شناختی نشان بدهند. آکیله ورزی<sup>۸</sup>، متافیزیک‌دان صاحب‌نفوذ در این حوزه، با پیوندی که میان مفاهیم شمارش و تعهد وجودی برقرار می‌کند، می‌کوشد ثابت کند که تر این‌همانی بر رقیب خود رجحان دارد. این پژوهش با تأمل در راهبرد ورزی نشان خواهد داد که شیوه وی با تر این‌همانی قوی سازگاری ندارد؛ راهبرد وی تنها در صورتی مؤثر واقع خواهد شد که او این‌همانی به معنای دقیق کلمه میان کل و اجزا، یا همان تر این‌همانی قوی را بپذیرد.

اما تر این‌همانی قوی، خود مصون از اشکال نیست. اگر کل و اجزا به معنای واقعی کلمه این‌همان باشند، بنابر قانون جایگزینی عبارت‌های هم‌مصدق<sup>۹</sup>، می‌توان واژگان حاکی از کل و واژگان حاکی از اجزا را در یک جمله با هم جایگزین کرد؛ بی‌آنکه ارزش صدق جمله دگرگون شود. در اینجا مثال‌های نقضی ارائه خواهد شد که نشان از تغییر صدق جمله‌ها و در نتیجه نامقبول‌بودن ایده این‌همانی کل با اجزا دارد. افزون‌بر این دشواری سمنتیکی، نشان داده می‌شود که

کنیم، گویی که خود ترکیب یا کل را توصیف کرده‌ایم. این خصلت را لوئیس سهولت در توصیف<sup>۱</sup> می‌نامد.

۵) هر شیء ضرورتاً با هر چه که این‌همان باشد، هم‌مکان<sup>۲</sup> نیز هست. اجزا و کل‌ها نیز ضرورتاً هم‌مکان هستند.

اما براساس روایت قوی از تر این‌همانی، کل به معنای دقیق و منطقی کلمه با اجزای خود این‌همان است؛ بنابراین، کل و اجزا صرفاً در لفظ و مفهوم با هم مغایرت دارند؛ نه در مصداق:

۲) تر این‌همانی قوی: رابطه میان اجزا و کل، رابطه این‌همانی به معنای دقیق و منطقی کلمه است (Cotnoir & Baxter, 2014: 9).

دیوید آرمسترانگ<sup>۳</sup> نسبت جزء به کل را «این‌همانی جزئی»<sup>۴</sup> قلمداد کرده است. برای مثال، منطقه نیوساوت‌ولز<sup>۵</sup> که جزئی از سرزمین استرالیا محسوب می‌شود، در نظر او، با سرزمین استرالیا این‌همانی جزئی دارد. حال اگر همه اجزای تشکیل‌دهنده سرزمین استرالیا را در نظر آوریم، جمع آنها با سرزمین استرالیا این‌همانی دارد. به تعبیری، استرالیا چیزی زائد بر جمع سرزمین‌های شکل‌دهنده خود نیست<sup>۶</sup> (Armstrong, 1978).

در نوشتار حاضر نخست به ایضاح و تنقیح مفاهیم تعهد وجودی<sup>۶</sup> و خست هستی‌شناختی<sup>۷</sup> پرداخته می‌شود. تحلیل این دو مفهوم هم در ادبیات بحث و هم در نوشتار حاضر بر یک رویه و سنت کوانینی (Quine, 1948) اتکا دارد. سپس، همچنان‌که این رویه و سنت ایجاب می‌کند، به صورت‌بندی

<sup>1</sup> ease of descriptions

<sup>2</sup> colocation

<sup>3</sup> David Armstrong

<sup>4</sup> partial identity

<sup>5</sup> New South Wales

<sup>6</sup> ontological comittement

<sup>7</sup> ontological parsimony

<sup>8</sup> Achille Varzi

<sup>9</sup> salva veritate

در نوشتار حاضر فرض می‌شود تزه‌های این‌همانی و نااین‌همانی به‌لحاظ تبیینی در یک سطح هستند. در اینجا قصد بر نشان‌دادن این مطلب است که حتی به‌فرض برابر بودن قدرت تبیینی دو تز این‌همانی و نااین‌همانی، شیوه‌ای که برای اثبات ترجیح تز این‌همانی از حیث معیار خست هستی‌شناختی به کار گرفته شده است، دچار اشکال است. برای رسیدن به این هدف، هر دو روایت ضعیف و قوی تز این‌همانی بررسی می‌شود. در بخش بعد به این مطلب پرداخته می‌شود که دو روایت ضعیف و قوی چگونه می‌کوشند هستی‌شناسی مقتصدانه‌تری را عرضه کنند.

## ۱،۲ معیار خست هستی‌شناختی

مقصود از خست هستی‌شناختی چیست؟ پیش از پاسخ‌دادن به این پرسش، لازم است قدری در مفهوم «تعهد وجودی» تأمل شود؛ زیرا تعهد وجودی پیش‌نیاز مفهومی خست هستی‌شناختی است. تعهد وجودی یک نظریه، اشیا یا گونه‌هایی از اشیا هستند که ناگزیرند وجود داشته باشند تا آن نظریه بتواند صادق شود (Bricker, 2014). کواین در مقاله مشهور «در باب آنچه هست»<sup>۳</sup> می‌گوید:

«یک نظریه تنها و تنها به اشیائی متعهد است که متغیرهای پابند نظریه قادر باشند به‌جهت صادق‌گردانیدن مدعیات نظریه، به آن اشیا ارجاع بدهند» (Quine, 1948: 33).

پس اگر برای مثال، نظریه‌ای حاوی جمله  $(\exists x) \text{Elephant}(x)$  («فیل وجود دارد») باشد، برای اینکه این نظریه صادق باشد، متغیر پابند  $x$  به‌ناگزیر باید به فیل‌ها اشاره کند و بدین‌سان به وجود فیل‌ها متعهد خواهد شد. به‌طور کلی، در شیوه کواینی، برای

تز این‌همانی قوی به قسمی ذات‌گرایی<sup>۱</sup> افراط‌گونه منتهی خواهد شد: از تز این‌همانی قوی و قانون ضرورت این‌همانی این نتیجه نامقبول برمی‌آید که همه اجزای یک شیء ذاتی آن شیء هستند؛ نتیجه‌ای که با واقعیت اشیا ناهم‌خوان است. درنهایت، بر تکثر معانی مفهوم «جزء و کل» در زبان طبیعی نظری افکنده می‌شود و به‌تأسی از مورتون ای. وینستون<sup>۲</sup>، شش دسته از این معانی بررسی می‌شود. مشاهده می‌شود که تز این‌همانی قوی و پیامدهایش قادر نیستند گوناگونی معانی‌ای را که در ذیل مفهوم «جزء و کل» قرار می‌گیرند، پوشش دهند. این اقسام گوناگون واجد خصایصی هستند که تز این‌همانی قوی از تبیین آنها عاجز است.

## ۲. استدلال مبتنی بر خست هستی‌شناختی

استدلالی که حامی تز این‌همانی است، بر مفهوم خست هستی‌شناختی استوار است. براساس معیار خست هستی‌شناختی، اگر قدرت تبیین دو نظریه برابر باشد، نظریه‌ای که تعهدات هستی‌شناختی کمتری دارد، مرجح خواهد بود. حامیان تز این‌همانی هم مدعی‌اند که قدرت تبیینی این تز برابر تزه‌های رقیب است و هم تصدیق می‌کنند که این تز به‌لحاظ هستی‌شناختی مقتصدانه‌تر و به‌صرفه‌تر است.

با این اوصاف، کامیابی استدلال فوق در گرو قدرت تبیینی تز رقیب خواهد بود؛ اما رقیب تز این‌همانی، تز نااین‌همانی کل و اجزا (زین‌پس به‌اختصار تز «نااین‌همانی» نامیده می‌شود) است: کل‌ها اموری فرا و ورای اجزای خود هستند و به‌هیچ‌وجه با آنها این‌همان نیستند؛ بنابراین، اگر شیء مرکب  $X$  از اجزای  $x_1, \dots, x_n$  ساخته شده باشد،  $X$  امری مغایر و نااین‌همان با  $x_1, \dots, x_n$  خواهد بود.

<sup>۱</sup> essentialism

<sup>۲</sup> Morton E. Winston

<sup>۳</sup> "On What There Is"

اکنون که مقصود از مفاهیم «تعهد وجودی» و «خست هستی‌شناختی» مشخص شد، می‌توان معیار خست را در مبحث نسبت کل و اجزا به کار بست.

### ۳. تز این‌همانی، تعهد وجودی و خست هستی‌شناختی

مثال مشهوری از دونالد بکستر<sup>۳</sup> وجود دارد که بیان‌گر وضعیت تعهد وجودی کل‌هاست. او می‌گوید: «فردی را در نظر بیاورید که مالک یک زمین است. او این زمین را به شش قطعه تقسیم می‌کند و هر شش قطعه را می‌فروشد؛ اما مالکیت خود بر زمین را حفظ می‌کند. بدین طریق، او میزانی پول کسب کرده است؛ درحالی‌که زمینش را نیز حفظ کرده است. اما فرض کنید که خریداران شش قطعه زمین استدلال کنند که آنها مشاعاً مالک کل زمین هستند و مالک بدوی اینک دیگر مالک هیچ چیزی نیست. در این صورت، استدلال آنها صحیح می‌نماید؛ اما به نظر می‌آید که کل در اینجا یک شیء هفتمینی نبوده است» (Baxter, 1988: 85).

از مثال بکستر می‌توان دو برداشت انجام داد. می‌توان تصور کرد که کل قطعه‌زمین از همان ابتدا به‌نحو جمعی با شش قطعه این‌همان بوده است؛ بنابراین بعد از فروخته‌شدن زمین، مالکیت کل زمین از مالک بدوی به مالکان جدید به‌نحو جمعی واگذار شده است. این برداشت با روایت قوی از تز این‌همانی هم‌خوان است. همچنین، می‌توان موافق با روایت ضعیف از تز این‌همانی، فرض کرد که کل زمین از ابتدا به‌معنای واقعی کلمه با شش قطعه این‌همان نبوده است؛ اما رابطه‌ای شبیه به این‌همانی را با اجزای خود داشته است. یکی از وجوه شباهت، طبق سخن لوئیس، هم‌مکانی کل با اجزای خود است.

تعیین اینکه یک نظریه به چه اشیائی متعهد است، لازم است سه گام برداشته شود:

۱) تعیین شود که کدام جمله‌های یک نظریه صادق‌اند.

۲) جمله صادق‌فرض‌شده به زبان معیار<sup>۱</sup> منطقی - که از نظر کواچین، زبان منطقی مرتبه اول کلاسیک است - ترجمه شوند.

۳) اشیائی که لازم است به متغیرهای پابند جمله‌ها نسبت داده شوند تا صدق آنها برقرار شود، به‌مثابه تعهدات وجودی جمله قلمداد می‌شوند (Ney, 2014: 44).

اینک با مشخص‌شدن مفهوم «تعهد وجودی» می‌توان به ایضاح مفهوم «خست هستی‌شناختی» پرداخت. خست هستی‌شناختی به‌واقع معیاری است برای سنجیدن میزان نسبی تعهد هستی‌شناختی دو نظریه:

معیار خست هستی‌شناختی: اگر دو نظریه T1 و T2 در همه موارد تعهدهای هستی‌شناختی برابری داشته باشند، به جز اینکه T2 به Fها تعهد داشته باشد، اما T1 چنین تعهدی نداشته باشد، T1 نسبت به T2 خست هستی‌شناختی بیشتری دارد.

اما اینکه کدام نظریه از منظر خست هستی‌شناختی مرجح است، موضوع اصل روش‌شناختی تیغ اکام<sup>۲</sup> است. اگر دو نظریه T1 و T2 قوت یکسانی در تبیین یا پیش‌بینی داشته باشند، نظریه‌ای که خست هستی‌شناختی کمتری داشته باشد، مرجح خواهد بود: تیغ اکام: به شرط یکسان بودن همه شرایط، اگر T1 نسبت به T2 خست هستی‌شناختی بیشتری داشته باشد، معقول است که T1 بر T2 مرجح باشد (Baker, 2016).

<sup>1</sup> canonical language

<sup>2</sup> Occam razor

<sup>3</sup> Donald Baxter

مثال، در عبارت  $(\forall x)Fx$  تابع تعبیر همه اعضای دامنه تعبیر را به نوبت -یعنی هر بار یک شیء- به متغیر  $x$  و به همین منوال یک شیء را به محمول نشانه  $F$  نسبت می‌دهد. حال اگر بنا باشد فرمول  $a=b$  تعبیر شود، تابع تعبیر یک شیء را به  $a$  و یک شیء را به  $b$  نسبت می‌دهد. بنابراین این همانی رابطه‌ای میان دو شیء خواهد بود و نه میان یک شیء با چند شیء، یا چند شیء با چند شیء.

در نقطه مقابل، در رویکرد جمع‌گرا، تابع تعبیر قادر است هر بار بیش از یک شیء را به هر عبارت ثابت یا متغیر- نسبت دهد. پس این رویکرد در تعبیر فرمول  $a=b$  می‌تواند چندین شیء را به  $a$  یا  $b$  نسبت دهد. بر این اساس، صورت‌هایی از این همانی وجود دارد که در آن یک شیء واحد می‌تواند با چند شیء این همان باشد. به دیگر سخن، بدین سان یک مفهوم این همانی جمعی به دست می‌آید.

منطق جمعی<sup>۹</sup>، که بر رویکرد جمع‌گرا استوار است، از متغیرهای جمعی به صورت  $xx, yy, \dots$  (که به ترتیب خوانده می‌شود:  $x$ ها و  $y$ ها) و سورهای جمعی به صورت  $(\forall xx), (\exists xx), \dots$  (که به ترتیب خوانده می‌شود: به‌ازای همه  $x$ ها و وجود دارند  $x$ هایی به قسمی که...) علاوه بر متغیرها و سورهای متعارف فردی بهره می‌برد (Oliver & Smiley, 2006; Mckay, 2006).

روایت قوی از تز این همانی همین معنای جدید جمع‌گرایانه را برای صورت‌بندی خود به کار می‌گیرد. یک کل می‌تواند با اجزای خود، به این معنای جمع‌گرایانه، این همان باشد.

#### ۲.۴ صورت‌بندی تزهای رقیب

اکنون ابزار منطقی لازم برای صورت‌بندی تز این همانی در اختیار است. همچنان که در مقدمه گفته

پس قطعه‌زمین اصلی با اجزای خود (یعنی شش قطعه‌زمین) هم‌مکان بوده است. اکنون بعد از فروش زمین، این مکان مشترک میان کل و اجزا، به خریداران منتقل شده است؛ پس مثال بکستر با هر دو روایت ضعیف و قوی از تز این همانی هم‌خوانی دارد. او با طرح این مثال سرمشق‌گون<sup>۱</sup> سعی در موافق نشان دادن تز این همانی با درک عرفی<sup>۲</sup> دارد. اکنون باید دید حامیان هر کدام از روایت‌های ضعیف و قوی چگونه مرجح بودن دیدگاه خود از حیث خست هستی‌شناختی را نشان می‌دهند.

#### ۴. صورت‌بندی تز این همانی

چنان‌که از تحلیل‌های فوق برمی‌آید، به‌کارگیری معیار خست برای مقایسه دو نظریه، مستلزم تعیین تعهدات وجودی نظریه‌های یادشده است. تعیین تعهدات وجودی یک نظریه نیز همچنان‌که از رویه کوانینی برمی‌آید، نیازمند صورت‌بندی منطقی نظریه‌هاست؛ اما تز این همانی در بردارنده مفهوم این همانی جمعی است و صورت‌بندی این همانی جمعی به ابزار منطقی ویژه‌ای نیاز دارد. در بخش بعدی این ابزار ویژه عرضه خواهد شد.

#### ۱.۴ تز این همانی و منطق جمعی

در سمتیک منطق محمولات، از حیث نحوه تعبیر، دو رویکرد وجود دارد: مفردگرایی<sup>۳</sup> و جمع‌گرایی<sup>۴</sup>. رویکرد مفردگرایی همان سمتیک متعارف تارسکی برای منطق کلاسیک فرگه‌ای-راسلی است که در آن تابع تعبیر<sup>۵</sup> به هر عبارت<sup>۶</sup> ثابت<sup>۷</sup> یا متغیر<sup>۸</sup> - هر بار فقط یک شیء را از دامنه تعبیر اسناد می‌دهد. برای

<sup>1</sup> paradigmatic

<sup>2</sup> common sense

<sup>3</sup> singularism

<sup>4</sup> pluralism

<sup>5</sup> interpretation function

<sup>6</sup> term

<sup>7</sup> constant

<sup>8</sup> variable

<sup>9</sup> plural logic

مقتصدتر باشد. در این بخش به تقریر رأی او پرداخته می‌شود. ورزی می‌گوید:

«... میان یک کل و اجزایش تمایز وجود دارد؛ اما یک کل و اجزایش دربردارندهٔ میزان یکسانی از واقعیت هستند و بنابراین لازم نیست جداگانه در سیاههٔ [اشیای] عالم فهرست گردند» (Varzi, 2000: 6).

در نگاه ورزی، تعهد وجودی با شمارش<sup>1</sup> در ارتباط است. به عقیدهٔ او، تعیین تعهد وجودی یک نظریه، گامی افزون‌بر مراحل کواینی را نیز طلب می‌کند. پس از اینکه فهرست اشیای لازم برای صادق شدن یک نظریه تدوین شد، باید مشخص شود که اشیای حاضر در این فهرست چگونه در شمار می‌آیند. ورزی، به تأسی از فرگه، شمارش را امری نسبی می‌داند:

... در نزد فرگه، شمارش بی‌قیدوشرط چیزها معنا ندارد. اسناد یک عدد اصلی<sup>2</sup> همواره دایرمدار یک مفهوم<sup>3</sup> یا یک ممیز<sup>4</sup> است که شمارش برحسب آن انجام می‌شود [همواره پرسیده می‌شود] چند F وجود دارد؟ چند G وجود دارد؟ ... فرگه در مبانی حساب (Frege, 1980: §22) می‌گوید «آیا ایلید را باید یک شعر پنداشت، یا بیست و چهار کتاب، یا چندین بیت شعر؟» (Varzi, 2014).

بنابراین وقتی با یک کل و اجزایش روبه‌رو می‌شویم، نحوهٔ شمارش آنها به این بستگی دارد که چه مفهومی را می‌شماریم. می‌توانیم یک اتومبیل را به مثابهٔ یک کل بشماریم یا قطعات سازندهٔ آن را به مثابهٔ اجزا. ورزی بر این عقیده است که لزومی ندارد کل‌ها و اجزای مجزا از هم شمارش شوند. او

شد، روایت ضعیف از تز این‌همانی، منطقاً کل را از اجزای خود متمایز می‌داند. تر نااین‌همانی نیز همین ایده را تصدیق می‌کند. اختلاف این دو تز در شباهت‌هایی است که تز این‌همانی ضعیف میان رابطهٔ اجزا با کل و این‌همانی قائل است. پس صورت‌بندی منطقی آن با تز این‌همانی تفاوتی نخواهد داشت و جملهٔ (3) صورت‌بندی منطقی هر دو این تزها خواهد بود:

$$(3) (\forall xx)(\forall y)[(Cxy \supset xx \neq y)]$$

جملهٔ (3) خوانده می‌شود: به‌ازای همهٔ xها و به‌ازای هر yای، اگر اشیای x (به‌منزلهٔ اجزا) شیء y (به‌منزلهٔ کل) را ترکیب کرده باشند، اشیای x با شیء y این‌همان نیستند.

صورت‌بندی تر این‌همانی قوی نیز عبارت است از:

$$(4) (\forall xx)(\forall y)[Cxy \supset (xx=y)]$$

جملهٔ (4) خوانده می‌شود: به‌ازای همهٔ xها و به‌ازای هر yای، اگر اشیای x (به‌منزلهٔ اجزا) شیء y (به‌منزلهٔ کل) را ترکیب کرده باشند، اشیای x با شیء y این‌همان‌اند.

## 5. تز این‌همانی ضعیف و خست هستی‌شناختی

طبق رویهٔ کواینی تعهد وجودی، پابند بودن متغیر y در جملهٔ (3) ایجاب می‌کند که شیء اسناد داده‌شده به این متغیر موجود باشد. بنابراین از صورت‌بندی تر این‌همانی، به‌شکل جملهٔ (3)، لازم می‌آید که متغیر y، که از کل‌ها حکایت دارد، وجود داشته باشند (ون اینوگن هم بر این موضوع تأکید داشته است، رجوع شود به (Van Inwagen, 1994: 213)؛)؛ اما آکیله ورزی، یکی از حامیان تر این‌همانی ضعیف، کوشیده است معنایی از تعهد وجودی عرضه کند که براساس آن، تر این‌همانی ضعیف بتواند از تر رقیب

<sup>1</sup> counting

<sup>2</sup> cardinal

<sup>3</sup> concept

<sup>4</sup> sortal

### ۱,۵ نقد تز این‌همانی ضعیف

مطابق ایده این‌همانی ضعیف، کل‌ها منطقی‌اموری افزون‌بر اجزای خود هستند؛ اما تعهد وجودی‌ای زائد و افزون‌بر اجزای خود ایجاد نمی‌کنند. اگر بر وفق این ایده قرار باشد فهرستی از اشیای عالم تدوین شود، گویا فقط اجزا باید در این فهرست گنجانیده شوند؛ زیرا اجزا نمایان‌گر تعهد وجودی هستند؛ اما همچنان‌که مشاهده شد، مساعی ورزی کاملاً در مسیری مخالف پیش رفت. طبق قاعده حداقلی، او مختار بود میان کل‌ها و اجزا یکی را انتخاب کند. ورزی کل‌ها را در فهرست فرضی متشکل از همه اشیای عالم گنجانند. قراردادن کل‌ها در فهرست مذکور بی‌تردید با معیار نخست هستی‌شناختی هم‌خوانی دارد. چنان‌که اشاره شد، فهرست حاوی یک اتومبیل از فهرست حاوی اجزای اتومبیل مقتصدانه‌تر است.

اساس رویکرد ورزی تمایزی است که او میان شمارش و تعهد وجودی قائل است. در نگاه ورزی، آن‌اموری برای یک نظریه تعهد وجودی ایجاد می‌کنند که شمرده شوند. همچنین، اشاره شد که او در نسبی بودن شمارش با فرگه هم‌نظر است. اکنون فرض کنید برخی مفاهیم در یک نظریه به‌جهت شمارش بر برخی دیگر مرجح دانسته شوند به‌واسطه وضع یک قاعده شمارش (نظیر قاعده حداقلی) - یعنی طبق قاعده فرضی مذکور، برای مثال به جای اینکه  $F$ ها شمرده شوند  $G$ ها شمرده شوند، پرسش این است که آیا نظریه مذکور فقط به  $F$ ها و نه به  $G$ ها، تعهد وجودی دارد؟ فرگه خودش در کتاب مبانی حساب<sup>۳</sup> می‌گوید:

اگر من در نگاه به یک پدیده خارجی واحد بتوانم بی‌آنکه صدق تغییر کند، به جای «این یک بوستان

قاعده‌ای وضع می‌کند بدین‌منظور که از شمارش مضاعف اجزا افزون‌بر شمارش کل جلوگیری کند:

قاعده شمارش حداقلی<sup>۱</sup>: فهرست اشیای عالم شیء  $x$  را دربرمی‌گیرد، اگر و تنها اگر  $x$  با هیچ هستنده دیگر لای که خود در فهرست قرار داده شده است، هم‌پوشانی نداشته باشد (Ibid: 7).

ورزی در این قاعده از مفهوم هم‌پوشانی<sup>۲</sup> استفاده کرده است که تعریف آن به‌شرح زیر است:

هم‌پوشانی:  $x$  با  $y$  هم‌پوشان است، اگر و تنها اگر دست‌کم یک شیء  $z$  ای وجود داشته باشد که هم جزء  $x$  باشد و هم جزء  $y$ .

اگر دو شیء که با هم هم‌پوشان هستند، هر دو شمرده شوند، شیء  $z$  که جزء مشترک هر دو آنهاست، دو بار شمرده می‌شود. قاعده حداقلی که از شمردن دو شیء هم‌پوشان جلوگیری می‌کند، مانع شمرده شدن این  $z$  مشترک می‌شود. از آن‌رو که کل و اجزا با هم هم‌پوشان هستند، از قاعده حداقلی شمارش نتیجه می‌شود که لازم است فقط یکی از این دو (کل یا اجزا) شمرده شوند. ورزی معتقد است که کافی است کل‌ها را در فهرست اشیای عالم بگنجانیم و نیازی به شمردن اجزای کل‌ها نیست. بدین‌سان اتومبیل فرضی یادشده را در فهرست می‌گذاریم و نه اجزای آن را.

خلاصه شیوه ورزی برای تعیین تعهد وجودی یک نظریه چنین است که او نخست به سیاق کواینی فهرستی از اشیای لازم برای صادق گردانیدن مدعیات یک نظریه را گردآوری می‌کند. سپس با اعمال قاعده حداقلی روی آن فهرست جدیدی به دست می‌آورد که از نظر وی، فهرست تعهدات وجودی آن نظریه است.

<sup>3</sup> The Foundations of Arithmetic

<sup>1</sup> minimal counting rule

<sup>2</sup> overlap

وجودداشتن اجزای مغایر با کل، به معنی تعهد وجودی است. پس راهبرد توسل به شمارش و وضع قاعده حداقلی ازسوی ورزی مانع از ایجاد تعهد وجودی نخواهد بود.

#### ۶. تز این‌همانی قوی و خست هستی‌شناختی

برای سنجش تز این‌همانی قوی با ملاک خست هستی‌شناختی، رویه کواینی را برای جمله (4) که صورت‌بندی منطقی تز این‌همانی قوی است، به کار می‌گیریم. همچون در جمله (3) متغیر  $\gamma$  به سبب پابند بودن، وجود کل‌ها یا ترکیب‌ها را ایجاد می‌کند؛ اما حضور رابطه این‌همانی در این جمله و در هیئت عبارت " $xx=y$ " اوضاع را تغییر می‌دهد. چون  $\gamma$ ، به مثابه کل، با  $x$ ها، به مثابه اجزا به معنای منطقی و دقیق کلمه این‌همان است، تعهدی افزون‌بر وجود  $x$ ها ایجاد نمی‌کند.

تز ناین‌همانی به کل‌ها و اجزا، تعهدی جداگانه دارد؛ اما تز این‌همانی قوی صرفاً به وجود اجزا تعهد دارد؛ پس تعهد وجودی تز این‌همانی قوی از تعهد وجودی تز ناین‌همانی کمتر است؛ از این رو، خست هستی‌شناختی تز این‌همانی قوی از تز ناین‌همانی بیشتر و در نتیجه طبق اصل اکام، عقلاً بر آن مرجح است. بدین ترتیب، احراز برتری تز این‌همانی قوی از حیث خست هستی‌شناختی نسبت به تز این‌همانی ضعیف با صراحت و سهولت بیشتری انجام می‌شود؛ اما این کامیابی موهون شیوه‌ای است که تز این‌همانی قوی صورت‌بندی شده است. در بخش‌های بعدی نشان داده می‌شود که این نحوه صورت‌بندی و این دگرگونی در معنای این‌همانی پیامدهای مشکل‌آفرینی دارد.

#### ۱,۶ نقد تز این‌همانی قوی

در این بخش سه نقد به تز این‌همانی قوی مطرح می‌شود. نقد نخست برآمده از دشواری‌های سمنتیکی

کوچک است» بگویم «اینها پنج درخت هستند»، یا به جای «اینها چهار گروهان هستند» بگویم «اینها پانصد نفر هستند»، در اینجا آنچه تغییر می‌کند، نه فرد است و نه کل یا مجموع؛ بلکه این واژگان من است که تغییر می‌کند (Frege, 1980: §46).

همچنان‌که از سخن فرگه پیداست، (شیء یا) اشیای واحدی وجود دارند که هم  $F$  هستند و هم  $G$ ؛ بنابراین شمارش  $F$ ها، و به تبع آن، گنجاندن آنها در فهرست اشیای عالم، ما را از شمردن و گنجاندن  $G$ ها بی‌نیاز می‌کند. اگر مصادیق  $F$ ها و  $G$ ها متفاوت باشند، اشیائی باقی می‌مانند که  $G$  هستند؛ اما در فهرست مذکور گنجانیده نشده‌اند؛ پس نظریه حاوی  $F$  و  $G$  به هر تقدیر به وجود  $G$ ها نیز متعهد خواهد بود؛ ولو اینکه طبق قاعده‌ای فرضی،  $F$  به جهت شمارش بر  $G$  مرجح دانسته شده باشد.

طبق موضعی که ورزی اتخاذ کرده است، کل و اجزا به معنای دقیق و منطقی کلمه این‌همان نیستند؛ بنابراین، شیء واحدی وجود ندارد که هم مصداق کل باشد و هم مصداق اجزا؛ پس به فرض مرجح دانسته شدن شمارش کل‌ها بر اجزا - طبق قاعده حداقلی - و گنجاندن آنها در فهرست فرض اشیای عالم، باز هم اجزائی هستند که به اذعان خود ورزی با کل‌ها مغایرند. وجود این اجزا، به معنای متعهد شدن نظریه به وجود آنهاست.

برای مثال، اگر زنجیری ساخته شده از هفت حلقه را در نظر بیاوریم، طبق موضع این‌همانی ضعیف که ورزی نیز بدان معتقد است، زنجیر به مثابه یک کل با هفت حلقه به مثابه اجزا به معنای دقیق و منطقی کلمه این‌همان نیست. حال فرض کنید که به تاسی از قاعده حداقلی ورزی، زنجیر را در فهرست اشیای عالم بگنجانیم، همچنان حلقه‌ها همچون اشیائی ناین‌همان با زنجیر به مثابه یک کل وجود خواهند داشت. این

وجود ندارد؛ اما مؤلفه‌های هیدروژن و اکسیژن همچنان موجودند.<sup>۷</sup> اما جمله (۵') حکایت از این دارد که اتم‌های سازنده مولکول آب (دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن) تجزیه شده‌اند. بدین معنی که هریک از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن تجزیه شدند. اساساً تجزیه شیمیایی آب واکنشی است که در آن یک مولکول، و نه اتم‌ها، به چند مولکول ساده‌تر تجزیه می‌شود. پس جمله (۵') جمله‌ای کاذب است.

رخداد مردن که در جمله (۶) به آن اشاره شده است، به معنی توقف کارکردهای حیاتی در ارگانسیم است. حیات یا کارکردهای حیاتی من جمله سلسله‌فرایندهایی هم‌چون هم‌ایستایی<sup>۳</sup>، سوخت‌وساز<sup>۴</sup>، رشد<sup>۵</sup> و... در سطح اندام‌ها/بافت‌ها/سلول‌ها/ارگانسیم جریان دارند. پس حیات داشتن خصیلتی مربوط به این سطوح است. اتم‌ها از ابتدا جان نداشته‌اند که اینک بخواهند جان بسپارند. پس جمله (۶') کاذب است.

در موارد فوق، اگر فرض شود عبارت‌های جایگزین شده در بافت‌های نامکدر جمله‌های (۵) و (۶) هم‌مصدق بوده‌اند، آن‌گاه طبق قانون جایگزینی عبارت‌های هم‌مصدق - ارزش صدق جمله‌ها نباید دگرگون شده باشند؛ اما ارزش صدق جمله‌های (۵') و (۶') تغییر کرده است؛ پس (با قاعده رفع تالی) این نتیجه برمی‌آید که عبارت‌های مذکور به‌واقع هم‌مصدق نبوده‌اند و این برخلاف تز این‌همانی قوی است.

### ۲،۱،۶ معضل ناشی از ذات‌گرایی

معضل دومی که ایده این‌همانی قوی با آن روبه‌رو است، از قانون ضرورت این‌همانی<sup>۶</sup> ناشی می‌شود.

است و دو نقد دیگر ناشی از دشواری‌های متافیزیکی. هر سه نقد ناظر به پیامدهای نحوه صورت‌بندی تز این‌همانی قوی است؛ زیرا اکنون بار شیوه استدلال مبتنی بر خست هستی‌شناختی، بر شانه صورت‌بندی تز این‌همانی قوی قرار گرفته است.

### ۱،۱،۶ معضل سمتیکی

برای درک معضل سمتیکی‌ای که تز این‌همانی قوی دچارش است، جمله‌های زیر را در نظر بیاورید: (۵) a تجزیه شد (فرض کنید که "a" نام یک مولکول آب باشد).

(۶) b مرد (فرض کنید که "b" نام یک طوطی باشد).

براساس تز این‌همانی قوی، a چیزی جز جمع دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن نیست و b نیز انبوهه‌ای از مولکول‌ها/اتم‌ها است. پس براساس قانون جایگزینی عبارت‌های هم‌مصدق - که به‌موجب آن می‌توان عبارت‌های هم‌مصدق را دست‌کم در بافت‌های نامکدر<sup>۱</sup> عاری از عمل‌گرهای وجهی<sup>۲</sup> جایگزین کرد، بی‌آنکه ارزش صدق جمله تغییری کند - به جای عبارت‌های "a" و "b" می‌توان عبارت‌های هم‌مصدق «اتم‌های a» (یعنی دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن) و «مولکول‌های/اتم‌های b» را نهاد، بی‌آنکه ارزش صدق جمله‌های (۵) و (۶) تغییر کند:

(۵') اتم‌های a تجزیه شدند.

(۶') مولکول‌ها/اتم‌های b مردند.

اما آشکار است که صدق جمله‌های (۵) و (۶) تغییر کرده است. در رخداد تجزیه، مولکول آب (H<sub>2</sub>O) به مؤلفه‌های سازنده خود تجزیه می‌شود؛ به‌طوری‌که پس از تجزیه دیگر مولکول آب (H<sub>2</sub>O)

<sup>3</sup> homestatis

<sup>4</sup> metabolism

<sup>5</sup> growth

<sup>6</sup> law of necessity of identity

<sup>1</sup> non-opaque contexts

<sup>2</sup> modal operators

اینک بر بنیاد ایده ضرورت این‌همانی، نقدی به ایده این‌همانی به‌مثابه ترکیب معطوف می‌شود. بدین‌منظور، فرض کنید گربه‌ای را "A" بنامیم. براساس تز این‌همانی قوی، A به‌مثابه یک کل با اجزای خود به‌نحو جمعی این‌همانی دارد. برای مثال، A با جمع همه سلول‌های خود که آن را "B" می‌نامیم، به‌نحو جمعی این‌همانی دارد. با چنین مفروضاتی می‌توان استدلال ساده زیر را ترتیب داد:

(۷) ضرورتاً A با A این‌همان است (قانون ضرورت این‌همانی).

(۸) A با B این‌همان است (براساس تز این‌همانی قوی).

نتیجه: ضرورتاً A با B این‌همان است (براساس قاعده حذف این‌همانی از ۷ و ۸).

بدین‌سان نتیجه‌ای حاصل می‌شود که صدقش خلاف برون‌دادهای علمی است. به‌هیچ‌وجه ضروری نیست که گربه A با جمع سلول‌های خود این‌همان باشد. گربه A، به‌مثابه یک ارگانیسم، ممکن است در برخی جهان‌های ممکن از سلول‌های دیگری ساخته شده باشد. همچنان‌که این موجود در گذر زمان نیز مدام دگرگون می‌شود؛ سلول‌های بسیاری را از دست می‌دهد و سلول‌های بسیاری به دست می‌آورد.

نتیجه‌ای که در استدلال بالا حاصل شد، نمونه‌ای از تز موسوم به ذات‌گرایی پارشناختی<sup>۶</sup> است. براساس این تز، همه اجزای یک شیء، ذاتی آن شیء هستند؛ بنابراین همه اجزا در تعیین هویت شیء دخیل هستند. این حکم در برخی اشیا صادق است - برای مثال، در برخی اشیا ریاضی همچون مجموعه‌ها و ماتریس‌ها همه اعضا و عناصر یک ماتریس در تعیین هویتش دخالت دارند. اما حکم مذکور به‌هیچ‌وجه عمومیت ندارد. در ارگانیسم‌ها، همچنان‌که در گربه

براساس این قانون، اگر دو شیء این‌همان باشند، ضرورتاً این‌همان هستند<sup>۱</sup>. به‌تعبیر دیگر، اگر دو شیء این‌همان باشند، در همه جهان‌ها یا وضعیت‌های ممکن، این‌همانی برقرار است. این حکم را کریپکی در نخستین نظام منطق موجهات محمولی خود اثبات کرد (نبوی، ۱۳۸۳: ۱۲۵)؛ اما شالوده فلسفی آن ایده تصلب<sup>۲</sup> در ارجاع است. در نگاه او یک اسم خاص در همه جهان‌های ممکن به شیء مشخصی ارجاع دارد؛ اما در سوی مقابل، وصف خاصی همچون «نگارنده/اساس/اقتباس» گزین‌گری<sup>۳</sup> غیرصلب<sup>۴</sup> است؛ می‌توان جهان ممکن را تصور کرد که در آن نگارنده/اساس/اقتباس قطب‌الدین شیرازی باشد و نه خواجه‌نصیرالدین طوسی.

پیش از کریپکی تصور می‌شد برخی جمله‌های دربردارنده این‌همانی، بالامکان صادق‌اند. جمله مشهور «هسپروس<sup>۴</sup> همان فسفروس<sup>۵</sup> است» از این دست جمله‌ها بود. دانستن اینکه ستاره شامگاهی یا هسپروس، همان ستاره صبح‌گاهی یا فسفروس است، به‌تجربه آشکار می‌شود؛ بنابراین معرفت به این گزاره امری است پسینی. بنابه میراثی که از کانت و پوزیتویسم منطقی بر جای مانده بود، تصور می‌شد تناظری میان احکام پسینی و امکانی وجود دارد؛ براساس این میراث، همه احکام پسینی امور امکانی بودند. کریپکی برپایه ایده تصلب در ارجاع خود، در این رأی شک روا داشت. هر دو نام «هسپروس» و «فسفروس» گزین‌گرهای صلب هستند. هر دو در همه جهان‌های ممکن مدلول مشخص دارند. پس اگر این‌همانی‌ای میان مدلول‌ها برقرار باشد، به‌ضرورت چنین است.

<sup>۱</sup> rigidity

<sup>۲</sup> designator

<sup>۳</sup> non-rigid

<sup>۴</sup> Hesperus

<sup>۵</sup> phosphorus

<sup>۶</sup> mereological essentialism

می‌شوند. براساس تز این‌همانی قوی، کل یا شیء مرکب به معنای دقیق و منطقی کلمه با اجزای خود این‌همان است؛ اما آیا اگر به همه معانی «جزء و کل» در زبان طبیعی نظر شود، آیا تز این‌همانی می‌تواند در همه این مصادیق چهره‌ای موجه و مقبول از خود بنمایاند؟

مورتون ای. وینستون و همکاران در مقاله‌ای مشهور (Winston et al, 1987) رده‌بندی‌ای از معانی متکثر رابطه جزء و کل در زبان‌های طبیعی ارائه کرده‌اند. این پژوهش معناشناسانه می‌تواند در بحث کنونی راهگشا باشد. رده‌بندی وینستون و همکارانش شش معنا برای رابطه جزء-کل برشمرده‌اند. به‌واقع در نظر آنها، شش نسبت در زبان‌های طبیعی هست که از حیث معنا در ذیل نسبت جزء-کل قرار می‌گیرند:

جدول ۱. معانی مختلف نسبت جزء-کل در زبان‌های طبیعی از نگاه وینستون و همکاران

ردیف	نسبت	مثال
۱	دانه-کپه	دانه گندم-خرمن
۲	ناحیه-فضا	فرانسه-اروپا
۳	عضو-مجموعه	شاگرد-کلاس درس
۴	رکن-فعالیت	امضای بیع‌نامه-خرید مسکن
۵	ماده-شیء	برنز-مجسمه
۶	قطعه-شیء مجتمع	چرخ‌دنده-ساعت

گفت سرزمین اروپا حاصل جمع صرف سرزمین فرانسه به انضمام چندین سرزمین دیگر است؛<sup>۹</sup> بی‌آنکه ترتیب یا ساختاری میان پاره سرزمین‌ها وجود داشته باشد؛ اما آیا حامیان تز این‌همانی قوی، چنین انگاره ساده‌ای از نسبت جزء به کل را به همه اقسام غامض‌تر معانی بالا تعمیم نداده‌اند؟

اگر تز این‌همانی قوی یک اصل موضوع تصور شود، می‌توان نتیجه‌ای موسوم به قضیه صدق‌مندی را از آن استنتاج کرد. براساس این قضیه، دو شیء  $x$

فرضی فوق مشاهده شد، آرایش ژنتیکی است که هویت ارگانسیم را تثبیت می‌کند و نه دگرگونی در یک اتم/مولکول یا حتی یک سلول. در برخی مصنوعات هویت شیء ممکن است توسط برخی اجزای آن مشخص شود؛ همچون اتومبیلی که بدنه، موتور و شاسی قطعات اصلی آن و نشان‌دهنده هویت آن هستند. در بعضی اشیاء چه بسا هیچ جزئی ذاتی شیء نباشد. بدین‌سان تز ذات‌گرایی می‌تواند برای تز این‌همانی قوی یک تالی فاسد تلقی شود.

### ۳،۱،۶ ایده این‌همانی قوی و تکثر در معانی مختلف

#### ترکیب

در این بخش قدری انضمامی‌تر به موضوع پرداخته می‌شود. واژگانی همچون «جزء»، «کل» یا «ترکیب» در زبان طبیعی به معانی متعددی استعمال

رده نخست در جدول بالا از نسبت یک مؤلفه به یک کل توده‌وار، ناساختارمند و فاقد ترتیب و نظم و نسق حکایت دارند. این ایده که کپه‌ای متشکل از دانه‌های گندم، هویتی افزون‌بر دانه‌های گندم نیست، گویا چندان سخن نامقبولی نیست. دانه‌های گندم برای اینکه یک خرمن را تشکیل بدهند، نیاز ندارند ترتیبی میانشان برقرار باشد یا واجد ساختاری باشند. وضع برای رده دوم که به نسبت شمول مکانی اختصاص دارد، نیز بر همین منوال است. می‌توان

شاگرد واجد مؤلفه‌های دیگری نیز هستند که تعیین‌کننده هویت کلاس درس هستند؛ برای مثال، محتوای درسی، منابع آموزشی یا مهم‌تر از آن جایگاه نهادی و سازمانی کلاس درس در یک مؤسسه مشخص. از سوی دیگر، ممکن است برخی شاگردان از کلاس درس انصراف بدهند؛ اما این تغییر در برخی مؤلفه‌ها موجب دگرگونی هویت کلاس نمی‌شود. گویا مؤلفه‌ای همچون جایگاه نهادی و سازمانی کلاس در یک مؤسسه مشخص است که حافظ ثبات کلاس است؛ پس برخلاف تز این‌همانی قوی و موافق با یک تز ذات‌گرایانه، برخی مؤلفه‌ها و نه همه آنها، در تعیین هویت یک کلاس دخیل‌اند. فعالیت‌ها (رده سوم جدول وینستون) نیز ترکیبی صرف از انبوهه‌ای از فعالیت‌ها نیستند؛ بلکه ترتیب میان فعالیت‌ها واجد اهمیت است. برای مثال، نمی‌توان نخست بیع‌نامه را امضا کرد، سپس با فروشنده مذاکره کرد.

نسبت ماده‌شئیء دچار معضلاتی است که در بخش‌های پیشین به آن پرداخته شد. به‌واقع صفات وجهی ماده تشکیل‌دهنده یک شیء با صفات وجهی شیء متفاوت است. چنان‌که در بخش مربوطه مشاهده شد، مجسمه بالضروره مجسمه است؛ اما ماده تشکیل‌دهنده مجسمه بالامکان مجسمه را شکل می‌دهد. از چنین تغایری در صفات وجهی نمی‌توان به این‌همانی مجسمه، به‌مثابه یک کل و ماده تشکیل‌دهنده، به‌مثابه جزء نائل شد؛ امری که تز این‌همانی مبین و پشتیبان آن است.

اما مقصود وینستون از شیء مجتمع، یک کل متشکل از اجزاست که کارکرد مشخصی دارد. برای مثال، یک ساعت چیدمان مشخصی از چندین قطعه است یا به عبارتی، ساعت واجد یک ساختار است.

و  $y$  این‌همان هستند، اگر و تنها اگر همه  $z$ هایی که  $x$  را ترکیب می‌کنند  $y$  را نیز ترکیب کنند:

$$(9) (\forall x)(\forall y)[(x=y) \equiv (\forall z)(Czzx \equiv Czzy)]$$

طبق این‌همانی قوی،  $zz=x$  و  $zz=y$  است (یعنی کل به معنای دقیق و منطقی کلمه با اجزای خود این‌همان است)، صرفاً با چند بار جای‌گذاری این عبارت‌های این‌همان به‌آسانی می‌توان ادعای بالا را اثبات کرد؛ پس این پژوهش از اثبات آن می‌گذرد. مطلب مهم این است که قضیهٔ مصداق‌مندی به‌صراحت شرط لازم و کافی تعیین‌کننده هویت اشیا را اجزای تشکیل‌دهنده آنها قلمداد می‌کند. افزون‌براین، قضیهٔ مصداق‌مندی تصریح دارد که همه اجزا به‌نحو یکسانی در تکوین هویت شیء دخالت دارند. هیچ‌کدام از اجزا ترجیحی از این‌هیچ‌کدام ندارند. اما آیا انگاره‌ای مبتنی بر تز این‌همانی قوی و قضیهٔ مصداق‌مندی می‌تواند بر گسترهٔ وسیعی از گونه‌های رابطهٔ جزء-کل صدق کند؟ آیا ایدهٔ این‌همانی قوی صرفاً تعمیمی از خصلت ناساختارمندی مصادیق ردهٔ اول و دوم طبقه‌بندی وینستون نیست؟ رده‌های دیگر جدول وینستون، برخلاف ردهٔ نخست، هویت‌ی ساختارمند و واجد نظم و نسق هستند و در برخی از آنها بعضی اجزا سهم بیشتری در تعیین هویت اشیا دارند (یا صرفاً برخی اجزا در تعیین هویت شیء دخالت دارند). این قبیل ویژگی‌ها با انگاره‌ای که تز این‌همانی تصویر می‌کند سازگار نیستند؛ زیرا که قیودی افزون‌بر شرط همسانی اجزا را به این‌همانی تحمیل می‌کنند.

دو کلاس درس (به‌مثابه نمونهٔ یک رابطهٔ عضو-مجموعه<sup>۱۰</sup> در جدول بالا) را تصور کنید که از استاد و شاگردان همسان تشکیل شده است. طبق این‌همانی قوی، دو کلاس مذکور باید این‌همان باشند. شاید گفته شود این دو کلاس غیر از استاد و

همین ساختار است که کارکردی معین را به اجرا درمی‌آورد. توده‌ای انباشته از قطعات نمی‌تواند هدف مشخص شده را برآورده کند. پس برخلاف تز این‌همانی قوی، شیء مجتمع جمع صرف اجزا نیست. بدین‌سان گمان تعمیم ناموجه تز این‌همانی قوی از دو دسته اول جدول وینستون به چهار دسته بعدی و حتی دسته‌های ممکن دیگری که در رده‌بندی وینستون احصا نشده‌اند تقویت می‌شود.

#### ۷. نتیجه‌گیری

هر دو روایت ضعیف و قوی از تز این‌همانی کوشیدند به نحوی نشان دهند که بر تز رقیب خود - تز ناین‌همانی و مغایرت کل با اجزای خود - از حیث خست هستی‌شناختی تفوق دارند. حامیان تز این‌همانی ضعیف، کوشیدند اثبات کنند که یک شیء مرکب هرچند به معنای دقیق و منطقی کلمه با اجزای خود این‌همانی ندارد، تعهد وجودی‌ای افزون‌بر اجزای خود ندارد. در میان قائلین به تز این‌همانی ضعیف، آکیله ورزی به شیوه‌ای متفاوت سعی کرد با برقراری پیوندی میان تعهد وجودی و شمارش، برتری تز این‌همانی ضعیف بر رقیب را نشان بدهد. در نظر او طبق قاعده «حداقلی» ای که وضع کرد - اگر یک فهرست فرضی از اجزای عالم تشکیل شود، فقط اشیائی در این فهرست قرار می‌گیرند که با دیگر اشیا این‌همانی نداشته باشند. ورزی در این نکته که ترکیب با این‌همانی شباهت دارد، با سایر حامیان تز این‌همانی ضعیف توافق دارد؛ اما او برخلاف مشی هم‌مسلمان خود، کل‌ها را در فهرست فرضی متشکل از اشیا عالم گنجانده و نه اجزا را. در هر صورت، فهرست فرضی‌ای که او تشکیل داد، از فهرست فرضی تشکیل شده براساس تز ناین‌همانی کوچک‌تر است؛ زیرا او فقط کل‌ها در این فهرست قرار داد؛ اما

حامیان تز ناین‌همانی هم‌کل‌ها و هم‌اجزا را در فهرست قرار می‌دهند؛ بنابراین، تز این‌همانی به‌هرروی بر تز ناین‌همانی رجحان دارد؛ اما در اینجا با تأمل در مفاهیم شمارش و تعهد وجودی نشان داده شد که موفقیت این راهبرد آکیله ورزی در گرو این است که کل با اجزای خود به معنای دقیق و منطقی کلمه این‌همان باشد. پس در نظر پژوهش حاضر، راهبردی که ورزی برگزیده است با تز این‌همانی ضعیف وی ناسازگار است.

اما تز این‌همانی قوی برای اثبات رجحان خود بر رقیب، از حیث خست هستی‌شناختی، کار آسان‌تری داشت. اگر کل‌ها با اجزای خود به معنای منطقی و دقیق کلمه این‌همان باشند، افزون‌بر اجزا تعهد وجودی دیگری ندارند؛ اما ملاحظه شد که صورت‌بندی تز این‌همانی قوی با این روایت و تغییر در معنای این‌همانی بدین‌شیوه، پیامدهای نامقبولی دارد. نخست اینکه طبق قانون جایگزینی عبارت‌های هم‌مصادق، اگر کل‌ها با اجزای خود این‌همان باشند، واژگان دال بر آنها قابل جایگزینی هستند؛ بی‌آنکه صدق جمله‌های دربردارنده آنها دگرگون شود؛ اما همچنان‌که مشاهده شد، جایگزینی کل و اجزا، دست‌کم در برخی موارد، موجب دگرگونی در ارزش صدق جمله خواهد شد. پس فرض این‌همان بودن کل و اجزا دست‌کم در حالت کلی ناصحیح است. دوم اینکه تز این‌همانی قوی به نتیجه‌ای افراط‌گونه منتهی می‌شود. این نتیجه حاکی از این است که همه اجزای یک کل ذاتی آن کل هستند یا به‌دیگرسخن همه اجزای یک شیء در تعیین هویت آن دخیل‌اند. نشان داده شد که دست‌کم در بسیاری موارد واقعیت اشیا چنین نتیجه‌ای را برنمی‌تابد؛ پس شالوده این ایده که تز این‌همانی قوی است، در حالت کلی نمی‌تواند صادق باشد. در نهایت، با مروری که بر پراکندگی

- Baker, Alan. (2016), "Simplicity", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2016 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/simplicity/>>.
- Baxter, D. L. M. (1988), "Identity in the Loose and Popular Sense." *Mind*, 97, 576–82.
- Bricker, Phillip. (2016), "Ontological Commitment", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2016 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/ontological-commitment/>>.
- Cameron, Ross. (2011), "Mereological Essentialism", in *The Handbook of Mereology*, edited by Hans Burkhard, Guido Imaguire.
- Frege, G. (1980), *The Foundations of Arithmetic: A Logico-Mathematical Enquiry into the Concept of Number*, ed. J. L. Austin. 2nd edn. Evanston, IL: Northwestern University Press.
- Lewis, D. K. (1991), *Parts of Classes*, Oxford: Blackwell.
- McKay, Thomas. (2006), *Plural Predication*, Oxford: Oxford University Press.
- Ney, Alissa. (2014), *Metaphysics: An Introduction*, Routledge.
- Oliver, Alex and Timothy Smiley. (2013), *Plural Logic*, Oxford: Oxford University Press.
- Quine, W. V. (1948), "On What There Is", *The Review of Metaphysics*, 2(1), 21–38.
- van Inwagen, Peter. (1994), "Composition as identity", *Philosophical Perspectives*, 8, Logic and Language.
- van Inwagen, Peter and Sullivan, Meghan. (2020), "Metaphysics", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), forthcoming URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/spr2020/entries/metaphysics/>>.
- Varzi, Achille C. (2000), "Mereological Commitments", *Dialectica* 54, 283–305.
- Winston, E, Morton (and et al). (1987), "A Taxonomy of Part-Whole Relations", *COGNITIVE SCIENCE*, 11, 417-444.

معنای رابطه «جزء-کل» در زبان‌های طبیعی شد، سرشت ناهمسان و گوناگون اشیا، خود را نمایند. چه بسا تز این‌همانی قوی تعمیمی از سرشت اشیای فاقد ترتیب، ساختار و نظم و نسق به اشیای واجد این ویژگی‌ها باشد. کل در اشیای دسته اول و دوم جدول وینستون چیزی جز جمع صرف اجزا نبود؛ اما چنین انگاره‌ای در گونه‌های دیگر اشیا به دشواری‌های پیش‌گفته سمنتیکی و متافیزیکی دچار می‌شد.

لب کلام مباحث بالا این است که تز این‌همانی ضعیف در اثبات دعوی برتری خود بر رقیب، از حیث خست هستی‌شناختی، گرفتار دشواری‌های مفهومی و فراهستی‌شناسانه است. از سوی دیگر، تز این‌همانی قوی نیز به دشواری‌های سمنتیکی و متافیزیکی جدی‌ای دچار است. ارائه پاسخی ایجابی به پرسش نسبت کل و اجزا از حوصله نوشتار کنونی خارج است؛ اما به منزله نتیجه‌ای فرعی می‌توان به این نکته اشاره کرد که تنوع و گوناگونی اشیا نه فقط کلیت و عمومیت تز این‌همانی را متزلزل می‌کند، بلکه موضع هر تز جایگزین دیگری را نیز می‌تواند ناپایدار و بی‌ثبات کند؛ پس بنیاد و سرآغاز نظریه‌پردازی در این حوزه توجه به این کثرت و گوناگونی سرشت اشیاست.

## منابع

- نبوی، لطف‌الله. (۱۳۸۳)، *مبانی منطق موجّهات*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- Aaron J. Cotnoir and Donald L. M. Baxter (eds.). (2014), *Composition as Identity*, Oxford: Oxford University Press.
- Armstrong, D. M. (1978), *Universals and Scientific Reasoning*, Cambridge: Cambridge University Press, ii.

## پی‌نوشت‌ها

<sup>۱</sup> برای مرور این تحولات و مشاهده ابواب این جریان نو در متافیزیک، رجوع شود به مدخل «متافیزیک» به‌قلم ونا‌ینوگن و سالیوان در دانش‌نامه فلسفی استفورد:

van Inwagen, Peter and Sullivan, Meghan, "Metaphysics", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), forthcoming  
 .URL=<<https://plato.stanford.edu/archives/spr2020/entries/metaphysics/>>.

<sup>۲</sup> این خصلت عاری بودن از تعهد هستی‌شناختی در واقع ادعای اساسی‌ای است که در نوشتار کنونی به بررسی آن پرداخته می‌شود.  
<sup>۳</sup> این خصلت به‌واقع ایده‌ای است موسوم به «جهان‌شمولیت پارشناختی» ("mereological universalism") که دیوید لوئیس و برخی متافیزیک‌دانان معاصر همچون خود ورزی به آن قائل‌اند؛ اما بررسی و سنجش آن از حوصله مقاله حاضر خارج است (Lewis, 1991).  
<sup>۴</sup> به بیان صوری  $(\forall x)(\exists y)y=x$ ، که قضیه‌ای است در منطق محمولات مرتبه اول.

<sup>۵</sup> «...استرالیا و نیوساوتولز (New South Wales) این همان نیستند؛ اما به کلی نیز از هم متمایز نیستند. آنها به‌طور جزئی با هم این همان‌اند و این این‌همانی جزئی صورتی از «رابطه» جزء و کل است... این‌همانی جزئی امری است که شدت و ضعف را روا می‌دارد. [این‌همانی جزئی] از نیوساوتولز آغاز می‌شود و اجزای بزرگ و بزرگ‌تری از استرالیا را دربرمی‌گیرد، نزدیک و نزدیک‌تر می‌رود تا به این‌همانی کلی با استرالیا برسد» (Armstrong, 1978: 37).

<sup>۶</sup> البته تز این‌همانی رقیب دیگری هم دارد. این رقیب دیگر تز نفی ترکیب (mereological nihilism) است. براساس این تز، هیچ شیء مرکبی در جهان وجود ندارد؛ تنها اتم‌ها در جهان وجود دارند. به‌دیگرسخن، جمله « $F$ ها  $x$  را ترکیب کرده‌اند» به صورت « $F$ ها  $y$  گون در فضا آراسته شده‌اند» قابل بازنویسی است که در آن  $y$  اتم‌های  $x$  هستند. برای مثال، جمله «چهار پایه و یک صفحه چوبی میز را ترکیب کرده‌اند» به صورت جمله « $y$ ها میزگون در فضا آراسته شده‌اند» قابل بازنویسی است که در آن  $y$ ها اتم‌های متعلق به چهار پایه و یک صفحه چوبی هستند. بدیهی است که خست هستی‌شناختی چنین تزی با خست تز این‌همانی برابر است (با این فرض که تز این‌همانی در استدلال خود کامیاب شود)؛ بنابراین، اگر تز این‌همانی بخواهد بر تز نفی ترکیب مرجح باشد، ناگزیر است قدرت تبیینی بیشتری داشته باشد؛ اما تمرکز نوشتار کنونی بر ارتباط میان ترکیب، این‌همانی و خست هستی‌شناختی است؛ پس در اینجا بحث بررسی دو تز این‌همانی و ناین‌همانی محدود شده است.

<sup>۷</sup> معادله تجزیه آب به این شکل است:  $2 H_2O \longrightarrow 2 H_2 + O_2$  (رجوع شود به [https://en.wikipedia.org/wiki/Water\\_splitting](https://en.wikipedia.org/wiki/Water_splitting)).

<sup>۸</sup> به زبان صوری منطق موجهات  $(\forall x)(\forall y)[(x=y) \supset \square(x=y)]$ .

<sup>۹</sup> در اینجا مقصود از فرانسه و اروپا نواحی جغرافیایی هستند و نه هویت اجتماعی-سیاسی؛ بنابراین، تأکید بر استفاده از عبارت‌های «سرزمین فرانسه» و «سرزمین اروپا» بود.

<sup>۱۰</sup> «مجموعه» در اینجا لزوماً به معنای ریاضی آن مراد نیست؛ بلکه درکی شهودی از گردهای متشکل از اشیا کفایت می‌کند.